

**Comparative Studies
in Jurisprudence,
Law, and Politics**

An Examination of the Unity, Distinction, and Interaction of Religion and Ethics from the Perspective of Şadr al-Muta'allihīn

1. Mohammad Rasool Roozbeh*: Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Roudhen Branch, Islamic Azad University, Roudhen, Iran. Email: m.roozbeh.2020@gmail.com (Corresponding Author)

ABSTRACT

The relationship between religion and ethics is one of the oldest issues in the philosophy of ethics, tracing back to Socrates and Plato's Euthyphro. In recent centuries, this issue has gained renewed attention, as contemporary religious philosophers, observing a lack of spirituality in Western society, have turned back to religion and theological concerns, reviving Renaissance ideals. Interestingly, both religious and atheistic philosophers (such as Marx, Nietzsche, and Freud) have developed theories on this matter. In terms of the importance and precedence of religion and ethics, it can be noted that both concepts date back to the emergence of humanity, although religion in the sense of religious law began with Noah. The discussions presented here aim to impartially address various viewpoints without favoring any particular stance. This study uses a descriptive-analytical method to examine Mullā Şadrā's perspective on religion and ethics, exploring the relationship between these concepts from the standpoint of Şadr al-Muta'allihīn. According to the findings, Şadrā's transcendent philosophy, with its unique approach, connects humanity existentially to God, directing individuals toward their ultimate purpose. He identifies the perfection of the human soul and the attainment of happiness as the ultimate goal of human existence. Through this lens, humans have the potential to ascend to the level of angels, provided they embark on the path of perfection and adhere to the divine teachings conveyed by the prophets.

Keywords: *Unity, Interaction, Distinction, Religion, Ethics, Şadr al-Muta'allihīn.*

How to cite: Roozbeh, M. R. (2024). An Examination of the Unity, Distinction, and Interaction of Religion and Ethics from the Perspective of Şadr al-Muta'allihīn. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 6(1), 1-12.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 21 February 2024
Revise Date: 09 May 2024
Accept Date: 20 June 2024
Publish Date: 15 August 2024



پژوهش‌های تطبیقی فقه،

حقوق و سیاست

بررسی اتحاد، تباین و تعامل دین و اخلاق از دیدگاه صدرالمتالهین

۱. محمدرسول روزبه: استادیار، گروه معارف اسلامی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران. پست الکترونیک:

m.rouzbeh.2020@gmail.com (نویسنده مسئول)

چکیده

رابطه دین و اخلاق، کهن‌ترین مسأله فلسفه اخلاق است و تاریخچه آن به سقراط و رساله اوتیفرون افلاطون باز می‌گردد. این مسأله در قرون اخیر مورد توجه واقع شده و فیلسوفان دینی معاصر که جامعه غرب را خالی از معنویت دیده‌اند دوباره به سوی دین و مسایل کلامی رانده شده، دوره رنسانس را احیا نمودند. نکته جالب این است که هم فیلسوفان دیندار و هم ملحدان (نظیر مارکس، نیچه و فروید) راجع به این مسأله نظریه‌پردازی کرده‌اند. در ارتباط با اهم و مهم بودن دو مقوله دین و اخلاق می‌توان گفت پیشینه دین و اخلاق به پیدایش بشر باز می‌گردد، ولی دین به معنای شریعت از زمان نوح معنا پیدا کرده است. در مباحث مطرح شده سعی بر این بوده است که جانبداری خاصی از هیچ دیدگاهی به عمل نیاید و کاملاً بی‌طرفانه دیدگاه‌ها بیان شده است. در این پژوهش سعی شده است تا با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی به بررسی دیدگاه ملاصدرا در زمینه دین و اخلاق پرداخته شده و رابطه بین این دو مفهوم از دیدگاه صدرالمتالهین مورد بررسی و کنکاش قرار گیرد. بر اساس نتایج در حکمت متعالیه صدرا با نگرش خاص خود، انسان را وارد ارتباط وجودی با خدا و در حرکت و سیر به سوی هدف غایی نموده و استکمال نفس انسانی و رهیابی به سعادت را غایت نهایی انسان معرفی کرده است. با این اندیشه انسان تاب فرشته شدن را هم دارد اگر در مسیر کمال قرار گرفته و به کلام وحی از زبان انبیاء ره جوید.

واژگان کلیدی: اتحاد، تعامل، تباین، دین، اخلاق، صدرالمتالهین.

نحوه استناددهی: روزبه، محمدرسول. (۱۴۰۳). بررسی اتحاد، تباین و تعامل دین و اخلاق از دیدگاه صدرالمتالهین. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۶(۱)، ۱۲-۱.

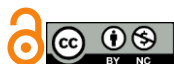
© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۳ اسفند ۱۴۰۲

تاریخ بازنگری: ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۳۱ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۲۵ مرداد ۱۴۰۳



یکی از مهمترین مباحث فلسفه اخلاق، رابطه «دین و اخلاق» است. این بحث از با سابقه‌ترین مباحث فلسفه اخلاق به شمار می‌رود و شاید بتوان آن را نخستین مسئله فلسفه اخلاق در یونان باستان معرفی کرد که هنوز هم به طور جدی در میان اندیشمندان مختلف مطرح است. حتی فیلسوفانی که گرایش‌های ضد دینی داشته‌اند نیز خود را با این موضوع درگیر می‌دیدند. برای مثال افرادی مانند مارکس (۱۸۱-۱۸۸۳ م) و نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰ م) را می‌توان نمونه‌هایی برجسته از ملحدان و دین ستیزانی دانست که مسئله دین و اخلاق را از دغدغه‌های خود می‌دانسته‌اند. در میان اندیشمندان و فیلسوفان اسلامی نیز می‌توان این موضوع را از کهن‌ترین و پرنزاع‌ترین موضوعات فلسفه به شمار آورد. البته چنانکه می‌دانیم دانش فلسفه اخلاق، به طور کلی، از دانش‌های جدید است (Hosseini Kouhsari, 2003). هر چند بسیاری از مسائل اخلاقی و مسئله دین و اخلاق، با نام‌ها و عناوین دیگری از دیر زمان در میان اندیشمندان اسلامی مطرح بوده است. برای مثال موضوع مهم و اختلاف برانگیزی مانند «حسن و قبح» که در میان متکلمان اسلامی مطرح بوده، در حقیقت در زمره مسائل جدید «دین و اخلاق» است (Javadi Amoli, 2009). اندیشمندان مسلمان در ارتباط با موضوع «حسن و قبح» دو نظرگاه کاملاً مختلف اتخاذ کرده‌اند. اشاعره، حسن و قبح افعال را تابع اوامر و نواهی الهی می‌دانند. (نظریه «حسن و قبح شرعی» یا «نظریه امر الهی»). در مقابل، عدلیه (معتزله و امامیه) حسن و قبح افعال را اموری ذاتی می‌پندارند و معتقدند عقل انسان از توانایی درک اصول احکام اخلاقی برخوردار است. ورود این موضوع کلامی و اخلاقی به علم اصول در سده‌های اخیر و تحقیقات ژرف اصولیان در این مورد بر غنای علمی آن افزوده و گنجینه‌ای فراهم آورده که فهم و تبیین دقیق آن، افق‌های جدیدی را فراروی فیلسوفان اخلاق قرار داده که در نهایت به حل برخی از مشکلات آنان در این زمینه منتج خواهد شد (Amigh, 2010).

به طور کلی بحث از گستره اخلاق دینی و ارتباط این دو با دین و اخلاق در سه دیدگاه کلی تباین، اتحاد و تعامل مطرح می‌گردد. پاره‌ای از متفکران به تمایز و جداسازی قلمرو دین و اخلاق باور دارند و هرگونه نسبت میان دین و اخلاق را نفی کرده‌اند. گروه دیگر به رابطه ارگانیکی و اتحاد دین و اخلاق معتقد هستند و دسته سوم به استقلال قلمرو دین از اخلاق و نوعی ترابط میان آن دو حکم رانده‌اند. در این بخش با تفصیل بیشتری به تبیین این سه دیدگاه و در نهایت به دیدگاه صدرای شیرازی درخصوص این رابطه می‌پردازیم:

ارزش و جایگاه اخلاق

اخلاق باارزش‌ترین و سنگین‌ترین عملی است که روز قیامت ترازوی حسنات انسان مسلمان را سنگین نموده و بالا می‌برد؛ تا جایی که پیامبر(ص) می‌فرماید: هیچ چیزی در روز قیامت، سنگین‌تر از اخلاق حسنه در ترازوی مؤمن مسلمان نمی‌باشد. اخلاق نه تنها مایه تکمیل شدن دین، بلکه امتیاز مؤمنین واقعی از سایر دین‌داران می‌باشد، وقتی از پیامبر(ص) سوال شد که از میان دین‌داران کدام یک دین‌شان کامل‌تر است ایشان در جواب فرمودند: هرکس که اخلاقش نیکو باشد. از این گفته‌های صادق المصدوق به روشنی دانسته می‌شود که: تا زمانی که انسان مسلح به سلاح اخلاق نباشد، هرگز نمی‌تواند درجه‌الای دین را کسب کند، زیرا اخلاق وصفی نیست که بی‌نیازی از آن ممکن باشد، بلکه جزء اصول زندگی است که اسلام آن را می‌پسندد و صاحب خردان آن را مورد احترام قرار می‌دهند (Mesbah Yazdi, 1993).

دین در چشم انداز حکیم ملاًصدرا

دین در چشم انداز فلسفی ملاًصدرا حقیقت بی‌پایان و زوال‌ناپذیری است. منشأ توجه انسان به باطن موجودات و تدبّر و تأمل در عالم و آدم امری فطری است هم برای دل طرح‌ریزی شده است هم برای فهم. ملاًصدرا همانند هگل بر آن است که باید از سطح اندیشه دینی عادی فراتر رفت و به برداشتی نظری و عمیق از دین که بر ناسازگاری‌ها و ناسازی‌ها غالب آمده باشد نایل شد (Shajari, 2009).

از نظر ملاًصدرا در این جهان حقیقی جهان غیب چیزی یافت نمی‌شود که فارغ از دین باشد. دین فطری الهی غایت همه چیزهاست و انسان وقتی به بالاترین مراتب وجودی خود اعم از خلقی دنیوی و حیوانی دست یافت و از دنیا به آخرت روی آورد باز هم به سمت دین و در راستای آن حرکت کرده است و حرکت در کیفیت‌های نفسانی نیز که مفهوم (صراط) را تحقق می‌بخشد به خاطر یک انگیزه دینی است و آن راه رفتن بر صراط توحید و مسلک پیام‌آوران موحد است. به بیان دیگر هر موجود طبیعی به اعتبار فرمانبرداری از اوامر و نواهی تکوینی دارای عبادت تکوینی است و انسان علاوه بر این عبادت به اعتبار پیروی از اوامر و نواهی تکلیفی دارای عبادت تکلیفی است و دین این نوع از اوامر و نواهی را بر عهده دارد. اعمال دینی مثل نماز و روزه برای پاکسازی قلب از خباثت شهوات و وابستگی‌هاست. کسی که چیزی از اعمال دینی را ضایع کند رحمتی را ضایع کرده است (Shirazi, 2004).

دین فایده‌های گوناگون دارد از جمله قانونگذاری و تعیین تکلیف انسان در روابط بی‌شمار اجتماعی. در احکام شریعت نفع کلی مورد توجه است. از این رو ممکن است در مواردی هم این احکام همراه با زیان‌های جزئی و شدایدی به خصوص برای پیشوایان الهی باشد ولی چون حکمت الهی اظهار دین و اعلان قواعد شریعت است و این امر سودهای عام و مصلحت کلی دنیوی و اخروی برای آیندگان دارد زیان‌های جزئی شریعت با فواید عام آن قابل مقایسه نیست. ملاًصدرا در جلد دوم از سفر سوم اسفار اربعه فصلی را به بیان فایده انزال کتاب‌های آسمانی و ارسال پیامبران اختصاص داده است ولی بیان ایشان برآمده از نگاه برونی به دین نیست. ایشان با بهره‌گیری از معونه درونی دین فایده آن را اثبات می‌کند (Shirazi, 1975). فلسفه دین ملاًصدرا از دین فلسفی او جدا نیست. گرایش ایشان در فلسفه دین مبتنی بر عقل محض نیست بلکه ترکیبی است از عقل و نقل و عرفان. وی پس از دوری و پرهیز از روش‌های جدلی رایج در علم کلام متداول روزگار خود با توجه به احاطه و جامعیت بی‌نظیر به جمع عقل و نقل و عرفان پرداخت و روشی نو در دین‌شناسی پایه‌ریزی کرد. تفسیر قرآن شرح اصول کافی و بخش‌هایی از اسفار مفاتیح الغیب مبدأ و معاد و اسرارالایات حکیم از آثار برجسته وی در زمینه دین‌شناسی است. از ویژگی‌های فلسفه دین ملاًصدرا گرایش روشنی‌ضرورت نقّادی پیروی از دلیل و برهان ارائه سیستم جامع و فراگیر و توجه به نگاه بیرونی است. ملاًصدرا به زبان دین که از آن تحت عنوان (لسان الشریعه) یاد می‌کند توجه دارد. وی با توجه به این زبان است که تا جای ممکن از تأویل بی‌رویه و ناستوار می‌پرهیزد و می‌کوشد چهره عصری از دین ارائه دهد. او بر این باور است که زبان دین و اسرار شریعت الهی از راه بحث‌های کلامی و آرای جدلی در خور فهم نیست. این زبان را از راه زدودن وسوسه‌ها عادت‌ها و اصلاح عقلی عملی به کمک شریعت که راه (ابرار) است و نیز اصلاح عقل نظری که راه (اخیار) است می‌توان فهمید (Shirazi, 1996).

حکیم صدرالمعارف دینی را (فقه‌المعارف) می‌خواند. او با برخوردی آگاهانه مباحث و سؤال‌هایی را که حول و حوش دین وجود دارد دنبال می‌کند و فهم شگفتی‌های کلام الهی را برای کسانی آسان می‌داند که به علم یقین دست یافته و در مدارس آل یاسین و اهل ذکر درس آموخته باشند و رسیدن به حقایق ماوراءالطبیعه را تولدی دوباره می‌خواند و رسیدن به معارف بلند حکمی و دینی را نوزایی تلقی می‌کند (Asadi, 2007).

اتحاد دین و اخلاق

بر اساس این نگرش، رابطه ارگانیکی و جزء و کل میان دین و اخلاق برقرار می‌گردد؛ زیرا دین از نگاه متفکران اسلامی عبارت است از مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق و احکام که خداوند به منظور هدایت مردمان و تأمین سعادت دنیایی و آخرتی آن‌ها به پیامبران وحی کرده است؛ و بر اساس این تلقی، نه تنها قلمرو اخلاق از قلمرو دین جدا نیست؛ بلکه اخلاق جزئی از گستره دین به شمار می‌آید؛ چنان که نسبت دین و اخلاق، عموم و خصوص مطلق است. از باب تشبیه، می‌توان دین را با درختی مقایسه کرد که عقاید، ریشه‌ها و اخلاق، تنه و احکام، شاخه و برگ و میوه آن هستند (Khosropanah, 2004).

الف. یگانگی دین و اخلاق: طرفداران این دیدگاه معتقد به وحدت و عینیت دین و اخلاق‌اند ادعای عینیت دین و اخلاق به لحاظ منویات ادیان موجود است. ادیان توحیدی اسلام، مسیحیت و یهودیت در بردارنده گزاره‌های مختلف، اعتقادی، اخلاقی و حقوقی و... هستند. با نگرش درون-دینی به این موضوع روشن می‌شود که ادیان توحیدی موجود به ابعاد مختلف نیازهای انسانی پرداخته و گزاره‌های موجود در متون ادیان توحیدی در بردارنده مسائل مختلف است و از این جهت دیدگاه عینیت دین و اخلاق ناتمام است هم چنین به لحاظ ماهیت دین نیز دلیل خاصی وجود ندارد که ما دین را محصور در گزاره‌های اخلاقی نماییم و دیگر ساحت‌های حیات انسانی را از قلمرو دین خارج نماییم (Alami, 2010). با این تفاسیر صدرالمتالیهین در بیان دیدگاه خود قائل به یگانگی دین و اخلاق نیست همچنان‌که در تعریفی دقیق از شریعت بیان می‌کند که: «در معاملات و مناکحات و جنایات به قانونی محتاج می‌باشند که عامه خلق به آن رجوع نمایند و بر طبق آن قانون به عدل حکم نمایند والا جمع فاسد و نظام مختل می‌گردد زیرا که هر احدی مجبور است به جلب آنچه رغبت و احتیاج به آن دارد و بر کسی که در آن چیز مزاحم او گردد غضب می‌کند و آن قانون شرع است» (Shirazi, 2003). این تعریف نشانگر این است که ملاًصدرا تنها نگاه اخلاقی به دین ندارد و سایر ابعاد حیات انسانی را در نظر گرفته است.

ب. استنتاج اخلاق از دین: استنتاج اخلاق از دین دارای دو وجه است که هر کدام باید به تنهایی مورد بحث و مذاقه قرار گیرند:

۱. اول اینکه مراد این باشد که ادیان به ویژه ادیان توحیدی دارای تعالیم اخلاقی است، دستورها آموزه‌ها و گزاره‌های اخلاقی بخشی از ادیان موجود را تشکیل می‌دهند چنانکه معمولاً دین را دارای مثلث اعتقادات، اخلاقیات و احکام می‌دانند.

۲. وجه دیگر براین اساس مبتنی است که اخلاق جزئی از دین است و اخلاق از دین استنتاج می‌شود. بدون دین اساساً اخلاق وجود ندارد، بر اساس این تفسیر اخلاق بدون دین به لحاظ منطقی چه در مقام ثبوت و چه در مقام اثبات نمی‌تواند تحقق داشته باشد (Alami, 2010).

این دو مطلب تماماً یکی نیست و با هم تفاوت دارند ممکن است فردی مومن به بخش اول باشد یعنی آن بخشی از ادیان موجود را که در مقام تحقق خارجی، تعالیم اخلاقی را تشکیل می‌دهد و نیز معتقد باشد که بعضی از هنجارهای اخلاقی منحصرأ باید از طریق وحی الهی به انسان برسد و بدون کمک وحی و دین شناخت آن‌ها را غیرممکن بداند از سوی دیگر نظریه استنتاج اخلاق از دین را نپذیرد بلکه معتقد باشد که تعالیم اخلاقی هم می‌شود از راه دین در دسترس انسان قرار گیرد و هم عقل انسان می‌تواند با تشخیص اصول اساسی اخلاق آن‌ها را درک نماید و در این صورت تعالیم دینی را در این موارد دارای نقش ارشادی و تأکیدی بداند به عبارتی حسن و قبح الهی و شرعی را قبول نداشته باشد اما قائل به حسن و قبح عقلی باشد (همان).

ج. استنتاج دین از اخلاق. در مقابل این اندیشه که اخلاق از دین منتج است، نظریه عکس آن "استنتاج دین از اخلاق" نیز در میان دیگرمتفکران مطرح می‌گردد از جمله این متفکران ایمانوئل کانت فیلسوف شهیر آلمانی است. اخلاق از دیدگاه کانت عبارتست از مجموعه‌های قوانین الزام‌آور مطلق بی‌قید و شرط که اعمال ما می‌باید مطابق آن‌ها صورت پذیرد به عقیده کانت: «منشاء تکلیف اخلاقی، عقل است نه تجارب حاصله از ارتسامات و اعیان» چنانکه نیز می‌گوید: «درد رساندن به خاطر نفس درد رساندن، همیشه قبیح است (Körner, 2001).

افزون بر این آنچه انتقال از اخلاق به دین را موجب می‌شود مفهوم "خیر اعلی" است که غایت قصوای اخلاق می‌باشد و از نظر اخلاقی هر انسانی موظف است که رسیدن به آن را نصب‌العین همه تلاش‌های خود نماید و چون رسیدن به نقطه عالی برای انسان بدون فرض موجود قدسی که دارای صفاتی چون علم مطلق و قدرت مطلق ... است، امکان پذیر نمی‌باشد وجود چنین موجودی برای اخلاق ضروری است و بدون آن اخلاق ناقص خواهد بود قانون اخلاق از ما می‌خواهد که برترین غیرممکن را موضوع نهایی همه رفتارهای خود قرار دهیم ولی چنین امری جز از طریق هماهنگی خواست و اراده ما با اراده خالق خیر و مقدس این عالم میسر نمی‌شود (Alami, 2010).

با استناد به بن مایه و حیانی فلسفه ملاصدرا واضح است که دیدگاه این حکیم فرزانه با این مقوله یعنی اتحاد دین و اخلاق هم خوانی ندارد چرا که این دیدگاه تنها به یکی از ابعاد دین می‌پردازد و سایر ابعاد دین را نادیده می‌گیرد.

تباین دین و اخلاق

مقصود از تباین این است که دین و اخلاق هیچ پیوند اثباتی بینشان وجود ندارد و این دو کاملاً از همدیگر مستقل و جدا هستند. دین و اخلاق در این نگرش، دو عنصر متباین و غیر مرتبط با یکدیگر تلقی می‌شوند؛ چنان که قلمرو هر یک جدای از دیگری است؛ به گونه‌ای که هیچ ارتباط منطقی با یکدیگر نداشته و گاهی به صورت اتفاقی مانند دو مسافر با هم ملاقات می‌کنند. این دیدگاه، علاوه بر طرح از ناحیه ملحدان و مخالفان دین، از سوی مومنان مسیحی مانند «کی یرکگور» فیلسوف آگزیستانس نیز مطرح شده است به زعم وی، اگر کسی در حوزه اخلاق بماند، نمی‌تواند به مرحله ایمان پا بگذارد. به همین سبب، حضرت ابراهیم در اجرای حکم قتل فرزندش از اخلاق پیروی نکرد و حکم دین را مقدم داشت (Kierkegaard, 1999).

پس هیچ ارتباط منطقی میان دین و اخلاق وجود ندارد و اگر مسائل دینی با مسائل اخلاقی تلاقی پیدا می‌کنند، یک تلاقی عرضی و اتفاقی نه یک رابطه منطقی است مانند دو مسافر که به صورت جداگانه از یک مبدأ به سوی مقصدی حرکت کرده اند و در بین راه و در یک نقطه مشترک به صورت اتفاقی، همدیگر را ملاقات می‌کنند، بدون این که آن دو مسافر با یکدیگر رابطه‌ای داشته باشند (Sajedi, 2011).

مدعیان نظریه تباین برای اثبات ادعای خود به دلایلی تمسک جسته‌اند، از جمله آن‌ها این است که میان دین و اخلاق، تفاوت‌های موضوعی وجود دارد. دین به رابطه انسان با خدا و اخلاق به روابط آدمیان با یکدیگر انحصار دارد توسعه و تعریف دین به مجموعه حقایقی که بیانگر رابطه انسان با خدا، خود و دیگران است؛ می‌تواند دلیل نخست را غیر مستدل نشان دهد.

استدلال دیگر این است که دین و اخلاق از جهت هدف فاقد وجه اشتراک هستند، هدف دین، خداگونه کردن آدمیان و تعالی بخشیدن به روح آن‌ها است؛ ولی هدف اخلاق، ارائه دستورالعمل‌هایی برای تصحیح روابط اجتماعی انسان‌ها است. این دلیل نیز مخدوش است؛ زیرا خداگونه کردن آدمیان و تعالی بخشیدن به آن‌ها از راه‌های گوناگونی از جمله تصحیح روابط اجتماعی انسان‌ها به دست می‌آید، پس هدف اخلاق به عنوان هدف متوسط دین تلقی می‌گردد. برخی از نویسندگان غربی بر این باور هستند که وابستگی اخلاق به دین، به محو اخلاق می‌انجامد؛ زیرا با فروریختن باورهای دینی، اخلاق نیز فرو می‌پاشد. به تعبیر دیگر، فرو ریختن ایمان به خدا، راه را برای پرورش کامل نیروهای آفریننده انسان می‌گشاید. بودن این ادعا با نفی تلازم پیش گفته آشکار می‌گردد؛ زیرا چه بسا ممکن است که گروهی به رغم نفی گزاره‌های اعتقادی دین به گزاره‌های اخلاقی دین باور داشته

باشند و به دستورهای ارزشی دین پایبند بمانند، هرچند در مقام عمل، اعتقاد به خدا و معاد، ضمانت اجرایی احکام اخلاقی را فراهم می‌آورد (Mesbah Yazdi & Rajabi, 2002).

از شبهات اساسی مخالفان دین ادعای استقلال و تباین اخلاق و دین و خداواری است استقلال گرایان مدعی‌اند که بشر می‌تواند کاملاً انسان اخلاق‌گرا باشد و در تبیین و اثبات اصول ارزشی و اخلاقی به دین و وجود خدا نیازی ندارد. طرفداران تباین نیز بر این باورند که تداخل دین و اخلاق موجب متضرر شدن اخلاق شده است. چرا که دین با برخی از آموزه‌ها خود اخلاق را از مدار اصلی خود خارج کرده است. پس رابطه آن در رابطه تباین است.

در این زمینه می‌توان سه دیدگاه را طرح کرد:

۱. دین و اخلاق متباین هستند به این معنا که هر کدام منشاء جداگانه دارند، اخلاق منشاء انسان دارد در حالی که دین منشاء فرا انسانی دارد.
۲. دین و اخلاق اگرچه لحاظ اثباتی و رابطه ایجابی مستقل‌اند اما به لحاظ سلبی بی ارتباط نیستند برخی از طرفداران این دیدگاه معتقدند به صورت طبیعی دین و اخلاق سازگار بوده و هم ناسازگار بوده از این دیدگاه بنام تنافر جزئی دین و اخلاق یاد می‌کنیم.
۳. در عین استقلال دین و اخلاق و نبود هیچ‌گونه ارتباط تولیدی و استنتاجی بین آن‌ها این دو تنافر و ناسازگاری کامل دارند، این نظریه را تنافر کلی دین و اخلاق نام می‌نیم (Alami, 2010).

ملاصدرا در نظریه‌های فلسفی خود با توجه به مبانی اصولی دستگاه فکری‌اش و همچنین با توجه به طبقه‌بندی که از علوم دارد شریعت را جزء حکمت عملی قرار داده است چنانکه در بحث دین شناسی ملاصدرا نیز تذکر داده شد این موضوع نشانگر این است که شریعت و اخلاق دو مقوله مجزا نیستند و بنابر نظر وی تنها خالق و مدبر هستی و انسان قادر به راهنمایی انسان به سمت کمالش است از این رو اهمیت شریعت الهی مشخص می‌شود و همواره بر این نکته تأکید می‌گردد که انسان باید خود و جامعه خود را به وسیله دین که از مبداء کمال سرچشمه می‌گیرد کامل سازد و اصلاح کند.

تعامل دین و اخلاق

در این دیدگاه رابطه دو وجهی دین و اخلاق مطمع نظر است به این معنا که هم اخلاق در دین تأثیر دارد و هم دین در اخلاق و این دو در تعامل باهم و داد و ستد متقابل زمینه شکوفایی زندگانی مادی و معنوی انسان‌ها را فراهم می‌کنند بر این اساس نگرش‌هایی که سهم واقعی هر کدام از دین و اخلاق را در زندگی انسان بکاهند نمی‌توانند برنامه صحیح و کاملی را در بهبود زندگی مادی و معنوی انسانه ارائه کنند.

این نگرش به دین و اخلاق مقدور است هم دین را به غایتش برساند و از آسیب‌هایی چون تعصب و جمود و... محافظت کند و هم می‌تواند اخلاق را بارور و توانمند در بهبود روابط سالم انسانی سازد. بر اساس این رویکرد، دین و اخلاق دارای هویتی مستقل هستند؛ ولی در عین حال با هم در تعامل قرار دارند؛ یعنی اخلاق و دین از زوایای گوناگون به یکدیگر محتاج هستند پذیرش پاره‌ای از گزاره‌های دینی بر برخی از قضایای اخلاقی مبتنی است و تصدیق دسته‌ای از گزاره‌های اخلاقی متوقف بر پاره‌ای از قضایای دینی است؛ پس دین و اخلاق نه به کلی متباین هستند و نه ارتباط منطقی و ارگانیکی بین آن‌ها برقرار است، بلکه رابطه علیت و معلولیت، تأثیر و تأثر و به طور کلی تعامل بین آن‌ها وجود دارد (Khosropanah, 2004).

مبانی دیدگاه تعامل

الف. حسن و قبح ذاتی: ذاتی بودن حسن و قبح اخلاقی بدین معناست که پاره‌ای از افعال به خودی خود و با صرف نظر از اراده و حکم خداوند، به خوبی و بدی متصف می‌شوند (Fanaei, 2005). از سخنان مرحوم محقق محمد کاظم طوسی صاحب کفایه الاصول چنین مستفاد می‌شود که ایشان فعلی را در نظر مردم اخلاقی می‌داند که در رابطه با عقل و قوه عاقله خوب و خیر باشد بنابراین فعلی خوب است که سازگار با نیروی عقل بوده و آن را به شگفتی آورد و فعلی بد است که ناسازگار با نیروی عقل بوده و موجب بیگانگی عقل از آن گردد (Modarresi, 1992).

ضرورت مستقل بودن شناخت اصول و قواعد پایه اخلاق از دین را می‌توان از این طریق هم اثبات کرد که اثبات دین و شریعت متوقف و وابسته به پذیرش پیشینی بعضی از اصول اخلاقی و قواعد ارزشی می‌باشد و تا انسان آن اصول را نشناسد و به حسن و قبح و زیبایی و زشتی شان یقین پیدا نکند نمی‌تواند اطمینان و یقین به صحت و درستی هیچ دینی حاصل کند. اصولی چون حسن راستگویی و قبح دروغگویی و این که بر حکیم قبیح است انسان‌ها را به گمراهی بیندازد و معجزه که راه شناختن پیامبران راستین از مدعیان دروغین می‌باشد به دست دروغگو صورت گیرد (Alami, 2010).

یکی از راه‌هایی که ثابت می‌کند انسان اصول اساسی اخلاق را بدون نیاز به دین درک کند این است که در اصول اساسی اخلاقی با ادیان در بسیاری از موارد یکی می‌باشند. از این فراتر، ادیان غیرتوحیدی و فلسفی و عرفانی اصول اخلاقی‌شان بسیار شبیه اصول اساسی اخلاق است که در اسلام آمده و قرآن به آن دعوت کرده است. همه این‌ها به این جهت است که قواعد اخلاقی و فرامین ارزشی از نهاد بشر سرچشمه می‌گیرد، امری که در همه انسان‌ها به یکسان وجود دارد و اگر در قرآن و متون دینی هم جنبه امضایی، تأکیدی و ارشادی دارد (همان).

با اینکه انسان در شناخت و فهم اصول بنیادی اخلاق بی‌نیاز از دین است ولی روشن است که اصول و قواعد اساسی اخلاق به صورت کلی می‌باشند و جزئیات اعمال اختیاری انسان به گونه‌ای است که عقل آدمی به تنهایی نمی‌تواند زشتی و زیبایی آن‌ها را درک کند و تعیین ارزش آن‌ها به وسیله دین و گزاره‌های دینی میسر است و یکی از کارکردهای دین این است که ارزش‌ها، خوبی و بدی‌های اخلاقی را تبیین و تعیین می‌کند یعنی به کمک آموزه‌های دینی و الهی ارزش‌های رفتاری و حدود افعال آدمی مشخص می‌گردد (Ramazani, 2008).

برای اینکه انسان به کمال نهایی‌اش برسد نیازمند منبعی است که بتواند یک راهنمای جامع ارزشی و رفتاری را برایش ترسیم کند. این منبع کامل نمی‌تواند امری غیر از دین و شریعت می‌باشد که خداوند از طریق پیامبران برگزیده‌اش برای بشر فرستاده است پیامبرانی که در دریافت ابلاغ و تبیین و اجرای وحی الهی از عصمت برخوردارند (Alami, 2010).

ب. حجیت عقل و وحی: از جمله دیگر مبانی که نظریه تعامل دین و اخلاق بر آن استوار است، حجیت عقل و وحی تشریحی الهی است این دیدگاه معتقد است که عقل حجیت و رسول باطنی الهی است که انسان را در شناخت حقایق عالم چه در بعد نظر و چه در بعد عمل یاری می‌کند و دریافت‌های عقلانی انسان مورد اعتماد و از حجیت برخوردار است و انسان بدون پذیرش دریافت عقلانی و اعتماد به آن نمی‌تواند حتی از وحی الهی نیز بهره‌برد و بر این اساس نگرش کسانی که عقل را در دریافت حقایق عالم ناتوان می‌بینند رد می‌کند و دیدگاه کسانی را که تنها راه شناخت نیک و بد را در وحی و امر و نهی الهی می‌دانستند مانند قائلان به نظریه امرالهی در مغرب زمین و نیز متکلمان اشاعره در جهان اسلام نمی‌پذیرد.

برخی از انسان‌ها در طول تاریخ پیدا شدند که گمان بردند که در شناخت خدا و دریافت پیام آسمانی به نبوت و بعثت نیازی ندارند و خودشان با اتکا به عقل و بدون توجه به پیامبران می‌توانند راه سعادت و خداشناسی را شناخته و بپیمایند. این عده مدعای خودشان را به شکل زیر مدلل کرده‌اند: پیام پیامبران یا موافق حکم عقل است یا مخالف آن، در صورت اول عقل خودش پیشاپیش به آن دست می‌یابد و به پیامبری نیاز نیست. در صورت دوم عقل از پذیرفتن آن سرباز می‌زند (Ghadran Qaramaleki, 2008). در نگاه صدرالمتهالین ارتباط دین و عقل به گونه‌ای است که به عنوان دو حجت الهی مطرح می‌شوند: یکی حجت ظاهری و دیگری حجیت باطنی، که هر دو در یک راستا ایفای نقش می‌کنند و استدلال وی چنین است که وی در این مسیر وجود وحی و شریعت و حیانی را ضروری می‌داند که خداوند از طریق پیامبران که در مراحل مختلف دریافت ابلاغ تبیین و اجرای آن معصوم‌اند، به انسان ابلاغ کرده است و بر این اساس این نظریه با کسانی که معتقد به ضرورت وحی و هدایت تشریحی الهی برای بشر است هم رای است (Alami, 2010).

ج. وابستگی اخلاق به دین: یکی از کارکردهای دین این است که ارزش‌ها، خوبی و بدی‌های اخلاقی را تبیین و تعیین می‌کند یعنی به کمک آموزه‌های دینی و الهی ارزش‌های رفتاری و حدود افعال آدمی مشخص می‌گردد. جزئیات اعمال اختیاری انسان به گونه‌ای است که عقل آدمی به تنهایی نمی‌تواند زشتی و زیبایی آن‌ها را درک می‌کند و تعیین ارزش آن‌ها به وسیله دین و گزاره‌های دینی میسر است (Ramazani, 2008).

تأثیر و نقش اخلاق در دین و نیاز و وابستگی دین به اخلاق را می‌توان در این دانست که پذیرش دین و ایمان آوردن و گردن نهادن به تعالیم و آموزه‌های دینی و اطاعت و سرسپاری در برابر پیامبر و فرمان‌های او مستلزم داشتن فضیلت اخلاقی است.

مومنان به دین و تعالیم دینی همواره انگیزه‌های دین داری خود را با تعبیرهای اخلاقی بیان می‌کنند، تعبیری چون خداوند خیر مطلق است و لذا خیر ما انسان‌ها را می‌خواهد، خداوند مهربان است، خداوند عدالت گستر است این‌ها همه تعبیر اخلاقی‌اند که انسان‌ها قبل از پذیرش دین و دل سپاری به معبود یگانه باید در باره آن‌ها داوری داشته باشند و آن‌ها را فضیلت و ارزش بدانند (Alami, 2010).

د. دین و ضمانت اجرای اخلاق: دین که مورد وثوق و اطمینان قلبی متدینان است در دو مرحله یعنی شناسایی حسن و قبح و هم چنین اجرای آن به پشتیبانی و امداد انسان بر می‌آید انسان‌ها که فطرتاً به انجام اصول اخلاقی و ارزشی تمایل دارند ممکن است به علل مختلف مانند سودجویی از انجام آن اصول استنکاف کنند دین در این مرحله در ترغیب و تحریک انسان به انجام فضایل اخلاقی و گریز از رذایل با سه راهکار به تکامل اخلاقی انسان کمک می‌کند: ۱. تذکار مقام قدسی انسان و خداوند ۲. وعده پاداش بهشت ۳. تهدید به کیفر.

دین با تقویت اعتقاد به خدا که نسبت به انسان‌ها و رفتارهای آنان برکنار نیست زمینه انگیزش اخلاقی را در مؤمنان ایجاد می‌کند، خدای دین سرشار از اوصاف اخلاقی است و از سوی دیگر دین تأکید می‌کند وظیفه اساسی انسان مومن و غایت قصوای او باید خداگونه شدن و تخلق به اخلاق الهی باشد (Alami, 2010).

دین به ملتزمان اصول اخلاقی وعده پاداش و بهشت می‌دهد و آنانی که ارزش‌های اخلاقی را مخدوش می‌کنند را به عذاب و کیفر دنیوی و اخروی تهدید می‌کند بدین‌سان پیامبران و ادیان در ظهور ملکات و فضایل اخلاقی و پروراندن انسان‌های متخلق به صفات دیگر، سهم عمده‌ای در جامعه و تاریخ ایفا می‌کنند پیامبران و ادیان آسمانی برای ترغیب مومنان به رعایت اصول اخلاقی در متون دینی و به صورت متعدد و موکد و شفاف به ذکر اصول اخلاقی پرداخته و در قالب امر موعظه و نصیحت به سفارش و رعایت آن‌ها پرداخته‌اند (Ghadran Qaramaleki, 2008). غایت قصوای دین مطلوب و قابل ستایش است، چنانکه پیامبران و پیشوایان معصوم چنین بوده‌اند (Alami, 2010).

ه. دین و فراگیری عمل اخلاقی: دین با ارزش دادن به عمل اخلاقی به عنوان وظیفه و فضیلت نیز تأیید عمل اخلاقی بر اساس سعادت و ملاحظه پاداش و مصلحت و هم چنین تأمین خواسته کسانی که لذت را راهنمای عمل اخلاقی خود می‌دانند با توجه به این که عمل به اخلاق و چشم پوشی از برخی لذت‌های زودگذر مادی و دنیوی آن‌ها را به لذت و کامیابی ابدی می‌رساند امکان زیستن اخلاقی همه انسان‌ها را فراهم می‌کند. بر این اساس دین همه انسان‌ها را با انگیزه‌ها و خواهش‌ها و امیال متفاوت در یک راهبرد اخلاقی جامع و کامل، پلکانی برای رسیدن به غایت خاص گرد هم می‌آورد.

دعوت خداوند از انسان برای تخلق به صفات اخلاقی دعوت و امرار شادی است که پیش تر عقل انسان به آن رهنمون و آمر بود اما دعوت مجدد خداوند انگیزه مضاعف برای انسان ایجاد می‌کند که برای کسب رضایت آن مقام قدسی جهد و اهتمام خود در کسب فضایل انسانی را بیشتر صرف کند (Ghadran Qaramaleki, 2008).

تعامل دین و اخلاق از دیدگاه ملاصدرا

تعامل دین و اخلاق از دیدگاه ملاصدرا را می‌توان بر اساس مراحل سیر و سلوک ملاصدرا تبیین کرد چون‌که در این سیر و سلوک سه مرحله اول که اصلی می‌باشند ارکان ایمان را تشکیل می‌دهند و نتیجه تعامل دین و اخلاق کمال انسان است که باعث می‌شود که انسان به نهایت کمال برسد. کمال انسان منحصر در دو چیز است نخست آنکه خیر و خوبی را به ذات خیر و خوبی بشناسد و دیگر آنکه خیر و خوب را برای عمل به آن بشناسد پس مرجع و بازگشت نخستین به علم و ادراک مطابق است یعنی حکمت نظری و مرجع دومین به فعل تعدیل کننده یعنی حکمت عملی و کمال این دو امر در نوع انسان مرتبه نبوت و ولایت است پس نبی کسی است که جامع حکمت نظری و حکمت عملی باشد. حکمت بنا بر نظر وی عبارتست از تخلق یعنی خوپذیر شدن به اخلاق و صفات الهی یعنی در احاطه و فراگرفتن صور مجردات و تقدس و دوری از مادیات (Shirazi, 2009).

حکمت علاوه بر اینکه در تهذیب نفس و تعالی روح انسان مؤثر است و موجبات دوری انسان را از گناه و معصیت فراهم می‌سازد صبغه اخلاقی و عملی به خود می‌گیرد و یادگیری آن انسان را در طریق متخلق شدن به اخلاق الهی و رسیدن به ساحت دین در زندگی فردی و اجتماعی یاری می‌کند. براساس حکمت متعالیه اخلاق در پرورش و ساختار حقیقت انسان نقش دارد یعنی کاری را که انسان انجام می‌دهد در آغاز حال است ولی بعد ملکه می‌شود و سپس به حالت صورت جوهری ظهور می‌کند و چون به صورت جوهر در می‌آید نفس بر آن به منزله ماده و این صورت برای آن به منزله صورت می‌شود و جمعاً یک واقعیت را تشکیل می‌دهند و براساس حرکت جوهری تبیین و تثبیت کرده است که انسان هرکاری که می‌کند، در واقع با آن کار حقیقت خود را می‌سازد و با همان محسوس می‌شود.

ملاصدرا علوم اخروی که شامل خداشناسی به منزله هدف شناسی و شناخت مراحل و منازل سفر به منزله راه شناسی و معادشناسی است را بر حکمت عملی مقدمه می‌داند و در واقع این سه مرحله اصول و ارکان ایمان را تشکیل می‌دهد. ملاصدرا در این زمینه چنین گفته است: «نحن نورد فی هذه الرسالة من المسائل الحکمة الالهیة ما هو مطابق للاقسام الثلاثة المهمة التي بالحقیقة ارکان الايمان و اصول العرفان» (Shirazi, 1999).

ملاصدرا سیر تکاملی به سوی آخرت را شش مرحله می‌داند و سه مرحله بعدی عبارتند از رهبرشناسی و باطل شناسی و تنظیم امور دنیا به نحوی که انسان را به خدا برساند در واقع این بیان ملاصدرا از سیر تکاملی نشان می‌دهد که اخلاق به تنهایی انسان را به کمال نمی‌تواند برساند و به همین دلیل است که علوم اخروی را بر حکمت عملی مقدم می‌داند. ملاصدرا می‌گوید: «فوسائل اعمال و برتری بعضی از آن‌ها به بعضی دیگر مسلماً به قدر

تأثیر آن اعمال در اصلاح نفس و تصفیه قلب و تنویر قلب و آماده کردن دل برای برخورداری از علوم مکاشفه و معارف حق می‌باشند» (Shirazi, 1986).

بنابر نظر وی بعد از شناخت خدا و عمل در راه او و وصول به کمال و محو در راه حق تعالی انسان می‌تواند در ساحت حیات اجتماعی و سیاسی وارد شود و به اصلاح امور بپردازد زیرا انسان بازگشته از این سفر شایستگی به عنوان خلیفه الهی و رهبری جامعه را پیدا کرده است. برترین دانش‌ها که بر همه ریاست و برتری دارد عبارت است از علم به خداوند و رستخیز بعد از آن علم به راه راست که عبارت از چگونگی تهذیب نفس و نورانی نمودن آن و رهایی‌اش از آلودگی‌های طبیعت است و این به خوبی نشان‌دهنده تعامل دین و اخلاق است. یکی از راه‌های خداشناسی بنابر نظر وی عقل است و چنین گفته است عقل چیزی است که به ذات و اصل گوهر وجود خود زنده و پاینده و هدایت‌کننده به سوی حق است و آن خود برهان بر وجود واحد احد صمد است. عقل چون ذاتش از مواد و وابستگی آزاد است دلالت بر وجود آفریننده یگانه‌ای دارد که از تمامی ممکنات مجرد بوده و بی‌نیاز مطلق است. بنابر نظر وی این راه بعد از طریق نخستین برترین راه است (Shirazi, 2008).

بنابر دیدگاه وی عقل پشتوانه و موجب تحکیم ایمان است. با عقل است که انسان امام راستگو را می‌شناسد و تصدیقش می‌کند و نیز دروغگو را می‌شناسد و تکذیبش می‌نماید این عقل همان عقل الهی است که نه تنها با ایمان تعارض ندارد بلکه هماهنگ و همراه با آن در جهت شناخت ایمان و معارف پیش می‌رود. ملاصدرا می‌گوید: «محال است که شریعت روشن الهی احکامش با معارف یقینی ضروری برخوردار داشته باشد و نابود باد آن فلسفه‌ای که قوانینش مطابق با کتاب و سنت نباشد» (Shirazi, 2009).

حقایق عالم هستی برخی از آن‌ها در شعاع نور عقل قرار دارد و بعضی دیگر در شعاع نور آن قرار ندارد در آن مواردی که حقایق در شعاع نور عقل نیست آدمی به کسی نیازمند است که فراتر از انسان‌های عادی باشد تا به کمک آن‌ها به حقایق معارف پی ببرد مانند ادراک چگونگی صفات خداوند و جزئیات آن، نفس‌شناسی، جزئیات معاد، بهشت و دوزخ، شناخت روز قیامت و ... عقل برای اینکه کاملاً از آن‌ها مطلع شود باید از حجت ظاهری یعنی پیامبر کمک بگیرد.

چنانکه پیشتر گفتیم اینکه شارع بواسطه تکالیف شرعی و امر و نهی نهفته در آن‌ها انسان را به اعمالی دعوت می‌کند و از اعمالی باز می‌دارد به این معناست که آگاهی تام و اكمل از خواص افعال و آثاری که بر آن‌ها مترتب می‌شود فقط در اختیار شارع است و همه انسان‌ها به دلیل نقصی که در عقول خود دارند نمی‌توانند به آن‌ها دست یابند نه اینکه خود افعال از خواص و آثار مخصوص به خود خالی باشند (Shirazi, 1986).

نمونه‌ای دیگر که تأثیر دین بر اخلاق را نشان می‌دهد این است که باطن انسان بنابر نظر ملاصدرا پر از خواهش‌های قوای سه گانه و لشکریان آن‌ها است و روح انسان نیز همانند غریبه‌ای است که در شهر دشمنان افتاده است هر کدام به طرف خود کشیده و به خدمت خود وا می‌دارد و نجات از آن جز به تأیید خداوندی و تعلیم نبوی ممکن نیست (Shirazi, 2008).

وی در بحث سعادت و شقاوت نیز متذکر می‌شود که اصول سعادت و شقاوت فطرت اصلی انسان است نه صورت اعمال و افعال و مدار و محور سعادت حقیقی بر علم حقیقی به خدا و ملکوت اوست و مدار و محور شقاوت حقیقی بر جهل به خدا و فرشتگان و کتابها و رسولان او روز رستخیز است. ملاصدرا می‌گوید: «شقاوت بواسطه عمل گناه و ترک طاعات برای انسان حاصل می‌گردد و منشاء واصل آن فروتنی و انقیاد قوه عقلی است مرنفس اماره را و اطاعت از آن و هواها و هوس‌های شیطانی و قوای شهوی و غضبی» (Shirazi, 2008).

در طبقه‌بندی علوم که ذکر کردیم ملاصدرا شریعت را جزء حکمت عملی قرار داده به این دلیل که تنها خالق هستی و انسان قادر به راهنمایی انسان به سمت کمالش است و با تعریفی که از شریعت ارائه می‌کند بر این نکته تأکید می‌کند که انسان باید خود و جامعه خود را تنها به وسیله دین که از مبداء کمال سرچشمه می‌گیرد و کامل سازد و اصلاح کند و در نهایت در باره اصل دین می‌گوید: «اصل دین عبارتست از تصفیه و پاک شدن روح از قیرگی‌های شیطانی و آروزهای نفسانی است» (Shirazi, 2009).

این تعریف نشان‌دهنده این است که اخلاق شرط اول برای سیر و سلوک و رسیدن به سعادت حقیقی است که ملاصدرا حتی فایده اصلاح اعمال با نماز روزه و زکات، حج و غیره، اصلاح قلب به ازاله امراض درونی و تخلیه آن از رذائلی است که در دل‌ها جایگزین شده و صیقلی کردن دل از تیرگی‌های صفات نکوهیده است می‌داند و فایده اصلاح تصفیه و تنویر دل است که ذات خداوند تبارک و تعالی و صفات او و افعال او برای شخص کشف گردد و این معرفت ربوبی است (Shirazi, 1986).

به خوبی پیوند میان دین و اخلاق و تأثیر آن دو بر هم را نشان می‌دهد و ملاصدرا هدف اصلی شریعت را چنین بیان می‌کند: «مقصود اصلی از وضع نوامیس الهی سوق خلق به جوار خداوند تعالی و ایصال آنان به معرفت ذاتی حق و نجات آنان از صفات رذیله و نقیصه‌های اخلاقی که موجب برای تعلق ذات آنان به کارهای پست و زشت و برای اطلاع آنان از مرتبه بعد و محرومیت و عقوبت خواری است» (Shirazi, 1986).

زمانی که ملاصدرا از ظاهر و باطن شریعت سخن می‌گوید به این مطلب اشاره می‌کند که انسان اگر تنها به ظاهر شریعت توجه کند و از باطن آن غفلت کند هیچ منزلت و قربتی به دست نمی‌آورد بنابر نظر وی باطن شریعت به لحاظ عملی این است تهذیب باطن از زشتی‌ها و تصفیه قلب از صفات حیوانی، شهوت و غضب مثل طلب مشتهیات و همچنین نجات از وسوسه‌های شیطانی مانند مکر، خدعه این قسمت از شریعت را علم اخلاق یا حکمت عملی نام نهاده‌اند (Shirazi, 1986).

حکمت عملی تنها بر عقل عملی تکیه دارد. عقل عملی نمی‌تواند ما را به حسن و قبح تمام اعمالی که در حوزه اخلاق با تدبیر منزل یا سیاست جای دارد واقف گرداند و به همین جهت است که انسان با داشتن عقل عملی بی‌نیاز از شریعت نیست شریعت علاوه بر اینکه عقل عملی را اعتبار می‌بخشد و داده‌های آن را می‌پذیرد از منبع وحی نیز استفاده و استمداد می‌کند و به همین جهت است که اگر حکمی از طرف شرع صادر شود که عقل نیز آن حکم را صادر کرده باشد. غایت سیر و سلوک معادشناسی است یعنی آخرت است که انسان بر اساس اعمال خود حاضر می‌شود و نتیجه کردارهای خود را می‌بیند. در واقع این جهان سرای کسب و عمل است نه سرای پاداش و وصل. چون موجوداتی که در آنند از نوع حرکت و دگرگونی‌اند که آمیخته به قوه و عدم و آلوده به ظلمت و شر ناتمامی‌اند پس این جهان سرای استقرار و آرامش و منزل خیر و تمام کمال و کانون عمل و نور نیست چون مشاهده می‌نماییم که در آن حقوق صاحبان استحقاق به اهلش نرسیده و بلکه به غیر اهلش می‌رسد.

نتیجه‌گیری

برای آنکه بتوانیم رابطه دین و اخلاق را به طور دقیق بررسی کنیم لازم است میان دو کاربرد متفاوت اخلاق در این بحث تفکیک قائل شویم. اخلاق به معنای مجموعه‌ای از فضایل و رذایل در حوزه‌های مختلف فردی، اجتماعی، سیاسی و امثال آن‌ها و اخلاق به عنوان مجموعه‌ای از گزاره‌هایی که موضوع آن‌ها را افعال اختیاری انسان یا صفات و ملکات حاصل از آن‌ها تشکیل می‌دهد و محمول آن‌ها نیز مفاهیمی مثل «خوب»، «بد»، «باید»، «نباید» است.

وقتی از رابطه میان دین و اخلاق سخن به میان می‌آید، اگر منظور از اخلاق کاربرد نخست آن باشد و منظور از دین مجموعه‌ای از عقاید و احکام لازم برای سعادت ابدی بشری، روشن است که اخلاق جزء دین است و رابطه میان دین و اخلاق رابطه‌ای دقیق و تشکیلاتی است و بر این اساس می‌توان اخلاق و اخلاقیات را همچون دایره‌ای کوچک که در درون دایره بزرگ دین قرار گرفته ترسیم کرد. همان‌طور که می‌دانیم دیدگاه عموم اندیشمندان اسلامی همین است. دین الهی و راستین، که به عقیده ما مسلمانان منحصر در اسلام و پیام اسلامی است در بردارنده اعتقادات، اخلاقیات و احکام فقهی و حقوقی است. به تعبیر دیگر، دین همه شئون زندگی انسان را در بر می‌گیرد و تنها به رابطه انسان به خدا اختصاص ندارد. اما اگر منظور از اخلاق، همان مسایل و موضوعات و محمولات خاص باشد، می‌توان اخلاق را مستقل از دین دانست. به این معنی می‌توان از اخلاق سکولار سخن گفت، یعنی برای تعریف مفاهیم اخلاقی و تبیین گزاره‌ها و احکام ارزشی، نیازی به دین و پیام الهی نیست و فردی می‌تواند بدون التزام به هیچ دینی، از اخلاق سخن گوید و دیدگاهی اخلاقی را برگزیند. هر چند براساس این دیدگاه نیز نوعی تعامل و رابطه منطقی میان دین و اخلاق وجود دارد. به این صورت که پذیرش برخی گزاره‌های دینی به پذیرش برخی از مفاهیم و قضایای اخلاقی وابسته است و تعریف برخی مفاهیم اخلاقی و تصدیق پاره‌ای از گزاره‌های اخلاقی و علم به بسیاری از جزئیات احکام اخلاقی همگی با دین و گزاره‌های دینی در ارتباط می‌باشد. بر اساس تحلیلی که از مفاهیم و احکام اخلاقی به دست دادیم و آن‌ها را گویای روابط واقعی میان افعال اختیاری و صفات انسانی و کمال نهایی او دانستیم روشن می‌شود که مفاهیم اخلاقی به دین و گزاره‌های وحیانی هیچ وابستگی‌ای ندارد. البته وقتی بخواهیم کمال نهایی و هدف حقیقی (قرب الهی) را بشناسیم به شدت نیازمند اصول و اعتقادات دینی هستیم و برای اینکه مصادیق خاص دستورهای را در هر مورد خاص تبیین کند عقل به تنهایی از عهده چنین کاری بر نمی‌آید و به دین نیازمند است و همچنین دین نیز در اصول و مبادی خود به اخلاق نیازمند می‌باشد. پس رابطه دین و اخلاق متقابل و دو سویه است.

مع الوصف آنچه استنباط می‌شود اینکه رابطه و نیازمندی دو حوزه دین و اخلاق به یکدیگر در بیان صدرای شیرازی رابطه‌ای از نوع تاثیر و تاثر است. ملاصدرا با استناد به مبانی تعامل شامل حسن و قبح ذاتی افعال، حجیت عقل و وحی، همچنین نیاز بشر به وحی و وصل به منبع وحیانی و نیاز به وجود انبیاء برای تهذیب نفس، و استکمال وجودی انسان در دو بعد حکمت نظری و عملی، ترابط این دو را از نوع تعاملی می‌داند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The intricate relationship between religion and ethics is a subject that has perpetually occupied the minds of philosophers throughout history. The discourse traces back to the era of Socrates and Plato, particularly exemplified in the Euthyphro dialogue. The complexity of this relationship has not only persisted but has also been a major area of inquiry in both religious and secular philosophical traditions. In the contemporary era, a resurgence of interest in religiously inspired philosophical thought has emerged, spurred by a collective recognition of spiritual emptiness in modern secular societies. Scholars like Mesbah Yazdi (1993) and Khosropanah (2004) have emphasized that religion, viewed through the lens of divine law, serves as a comprehensive framework encompassing morality, laws, and spiritual fulfillment (Khosropanah, 2004; Mesbah Yazdi, 1993).

The debate around the unity, interaction, and separation of religion and ethics remains one of the most contentious in philosophical theology. Several thinkers, both Western and Islamic, have posited varying theories. Notably, Islamic theologians have historically been divided into two main schools: the Ash'arites, who view moral values as wholly derived from divine command (Mesbah Yazdi & Rajabi, 2002), and the Mu'tazilites, who assert the inherent rationality of moral values, independent of religious decrees (Javadi Amoli, 2009). This divergence underscores the broader discourse around whether morality can sustain itself outside a religious context or whether it is inextricably linked to theological foundations.

Mullā Ṣadrā's philosophy, known as "Transcendent Theosophy," offers a unique synthesis that bridges metaphysics and practical ethics. As Shajari (2009) elucidates, Ṣadrā conceptualizes religion not merely as a set of divine commands but as an ontological journey that perfects the human soul. His philosophical framework suggests that ethical behavior is a natural extension of spiritual understanding, asserting that human beings, through moral and spiritual elevation, can transcend their corporeal limitations and attain angelic states. This perspective aligns ethics with a broader metaphysical aim: human perfection and ultimate proximity to the divine (Shajari, 2009).

While Ṣadrā's metaphysical emphasis intertwines ethics and religion, it does not claim their absolute identity. Rather, he advances a nuanced view wherein ethical virtues are not only commanded by divine law but are also discoverable through human reason. As Alami (2010) asserts, this framework recognizes the legitimacy of rational ethics, albeit within the context of a divinely guided universe (Alami, 2010). Yet, this integration challenges purely secular views, such as those presented by Kant, who argues that moral imperatives are derived from pure reason and must remain independent of religious beliefs (Körner, 2001).

The interactionist model proposed by Ṣadrā represents a sophisticated balance between religious determinism and moral autonomy. According to Ramazani (2008), ethical principles, while discoverable by human intellect, gain their ultimate significance and efficacy through religious teachings that imbue them with divine purpose. In Ṣadrā's thought, religious rituals like prayer and fasting serve a higher moral function: purifying the soul from base desires and enabling spiritual enlightenment (Shirazi, 1986). This approach illustrates how ethics and religious practices are mutually reinforcing, contributing to the holistic development of the self (Ramazani, 2008).

Critics of this intertwined model argue for a clearer separation between ethical and religious domains. Kierkegaard, for instance, advocates for the independence of faith from ethical norms, as demonstrated in his analysis of Abraham's sacrifice (Sajedi, 2011). Yet, as Mesbah Yazdi (1993) counters, this view fails to account for the profound motivational role religion plays in enforcing ethical behavior. The divine promise of reward and the threat of punishment serve not only as deterrents but also as motivators for moral conduct, thereby ensuring adherence to ethical norms even when rational incentives might fail.

In conclusion, Şadrā's integrated approach to religion and ethics continues to offer profound insights into the interdependence of these domains. By acknowledging the rational basis of ethics while situating it within a theologically rich framework, his philosophy bridges the gap between moral philosophy and religious ethics. As scholars like Ghadran Qaramaleki (2008) have noted, this model provides a robust account of how religious teachings and ethical behavior can coalesce to elevate the human condition, emphasizing the dynamic and reciprocal relationship between the two) Ghadran Qaramaleki, 2008(. The interplay between rational and divine ethics remains a fertile ground for philosophical exploration, shaping our understanding of how morality and spirituality coalesce in the pursuit of human excellence.

References

- Alami, S. M. (2010). *The Relationship between Religion and Morality*. Boostan-e-Ketab.
- Amigh, M. (2010). Mulla Sadra's Revelation Studies. *Aineh-e-Ma'refat*, 8(23).
- Asadi, M. R. (2007). *Longing for Discourse: A Study of Heidegger's and Mulla Sadra's Anthropological Views*. Ministry of Culture and Islamic Guidance, Printing and Publications Organization.
- Fanaei, A. (2005). *Religion in the Balance of Morality*. Serat Publishing.
- Ghadran Qaramaleki, M. H. (2008). *Religion and Prophethood*. Research Institute for Culture and Islamic Thought.
- Hosseini Kouhsari, E. h. (2003). *History of Islamic Philosophy*. International Publishing and Printing.
- Javadi Amoli, A. (2009). *Resurrection in the Quran*. Isra.
- Khosropanah, A. (2004). The Relationship between Religion and Morality from the Perspective of Professor Mesbah. *Kitab-e-Naqd Quarterly*(30).
- Kierkegaard, S. (1999). *Fear and Trembling*. Ney Publishing.
- Körner, S. (2001). *Philosophy of Kant*. Kharazmi Publishing.
- Mesbah Yazdi, M. T. (1993). *Path and Guideology*. Imam Khomeini Educational and Research Institute.
- Mesbah Yazdi, M. T., & Rajabi, M. (2002). *Critique and Review of Ethical Schools*. Imam Khomeini Educational and Research Institute Press.
- Modarresi, M. R. (1992). *Philosophy of Ethics*. Soroush, Islamic Republic of Iran Broadcasting (IRIB) Publishing.
- Ramazani, R. (2008). *Ethical Views of Allameh Tabatabaei*. Research Institute for Culture and Islamic Thought.
- Sajedi, A. (2011). Identity of Religion in Islam and the West. *Philosophical Thoughts*(30), 7.
- Shajari, M. (2009). *Anthropology in Mysticism and Transcendent Philosophy*. University of Tabriz Press.
- Shirazi, S. a.-D. M. i. I. (1975). *Origin and Resurrection*. Iranian Association of Philosophy and Wisdom.
- Shirazi, S. a.-D. M. i. I. (1986). *Breaking the Idols of Ignorance*. Haidari Press.
- Shirazi, S. a.-D. M. i. I. (1996). *Collected Philosophical Treatises of Mulla Sadra*. Hikmat Publications.
- Shirazi, S. a.-D. M. i. I. (1999). *Divine Manifestations in the Secrets of Perfect Sciences*. Sadra Islamic Philosophy Foundation.
- Shirazi, S. a.-D. M. i. I. (2003). *Origin and Resurrection*. Center for University Publishing.
- Shirazi, S. a.-D. M. i. I. (2004). *Breaking the Idols of Ignorance*. Sadra Islamic Philosophy Foundation.
- Shirazi, S. a.-D. M. i. I. (2008). *Keys of the Unseen*. Molla Press.
- Shirazi, S. a.-D. M. i. I. (2009). *The Four Journeys, Volumes 3 and 4*. Molla Press.